

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## عرفان منهای شریعت

### مقدمه<sup>۱</sup>:

در ادامه‌ی بحث «عمل صالح» در مورد «لزوم عمل» مطالبی بیان و دیدگاه‌های مختلف طرح و نقد شد. از این بین «عرفان بدون شریعت» دیدگاهی است که از قدیم طرفدارانی داشته و در زمان ما نیز با اشکال و شیوه‌های نو، ظهور و بروز دارد. این نظریه مختص جوامع اسلامی نبوده، بلکه در ادیان باستانی مثل هند و ادیان آسمانی دیگر مثل مسیحیت و یهودیت نیز مطرح است. عرفان‌های نوظهور در غالب مکاتب سرخ‌پوستی، آمریکایی و هندی هر روز با شیوه‌های نو و اسامی گوناگون، این عقیده را ترویج می‌کنند. از آن جایی که سهولت و عدم پایبندی به تکلیف عملی، جلوه‌ی بارز این عقیده است، طیف وسیعی از جوانان به آن گرایش پیدا کرده‌اند. علاوه بر آن در جامعه‌ی شیعی ما، این گرایش در غالب صوفی‌گری و... عدم پایبندی به شریعت اسلامی را تبلیغ می‌کنند.

لذا با توجه به اهمیت موضوع، یک فصل مستقل را به این بحث اختصاص داده و جهت توضیح آن از ادله‌ی عقلی و نقلی استفاده خواهیم کرد.

در نقد این نظریه کتابهای خوبی از قدما مثل «جامع الاسرار» سید حیدرآملی و نیز در زمان ما توسط محققین دین پژوهی تألیف شده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. در مطالب این جزوه، علاوه بر بیانات استاد، از مقاله‌ی مکتوب ایشان نیز بهره گرفته شده است.

<sup>۲</sup>. جهت مطالعه‌ی بیشتر، منابع زیر معرفی می‌گردد:

- راهنمای ادیان زنده‌ی دنیا- جانر. هینلز، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، قم موسسه‌ی بوستان کتاب
- آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، انتشارات سمت
- آفتاب و سایه‌ها - دکتر فعالی، انتشارات نجم الهدی.
- مجله کتاب نقد، شماره ۳۹

## 5-1) واژه شناسی:

جهت تبیین موضوع، ابتدا واژه‌های «عرفان» و «شریعت» توضیح داده می‌شود.

### □ عرفان:

اگر ابزارهای شناخت را به سه نوع عقل، وحی و دل تقسیم کنیم، عرفان، نوعی شناخت با قلب و دل می‌باشد که از نظر ماهیت با شناخت‌های حاصل از ادراکات عقلی و نقلی متفاوت است. این گرایش به طور فطری در نهاد همه‌ی انسان‌ها نهفته است و در طول تاریخ در میان تمامی اقوام به نوعی ظهور کرده است. انسان همواره در جهت رشد گرایش باطنی و معنوی به حق و حقیقت تلاش کرده است.

بر این پایه، گونه‌ای از گرایش باطنی انسان که وسیله‌ی شناخت و گرایشی آن دل و قلب است نه

عقل و نقل، «عرفان» نامیده می‌شود که به دو شاخه‌ی:

۱) عرفان نظری

۲) عرفان عملی

تقسیم می‌گردد. عرفان نظری، آموزه‌ها و دیدگاه‌های عرفان را بیان می‌کند و عرفان عملی برنامه‌های خاص برای رسیدن به اهداف و مقاصد تبیین شده در عرفان نظری را ارائه می‌نماید.

آموزه‌های دینی از سه منظر مورد توجه قرار می‌گیرند:

۱) کلام                      ۲) فلسفه                      ۳) عرفان

هر کدام از این سه نگرش، با دیدگاه خاص خود به هستی نگاه می‌کنند و هر مکتب و هر نگرشی سه

موضوع اصلی زیر را مورد توجه قرار می‌دهد:

(۱) خدا: تصور ما در رابطه با خدا چگونه است؟

(۲) انسان: انسان کامل کیست؟

(۳) جهان: ترتیب عوالم به چه صورت است و انسان در کجای هستی قرار دارد؟

دیدگاه کلام به این سه مقوله، همین بحث‌های مرسوم است که تحت عنوان عقاید انجام می‌گیرد.

دیدگاه بالاتر و نگاه عقل‌گرایانه در فلسفه و از آن بالاتر دیدگاه عرفان است.

به طور مثال کلام، خدا را خالق هستی می‌داند. فلسفه، خداوند را علت هستی می‌شناسد و عرفان

خدا را حقیقت هستی می‌داند؛ حقیقتی که همه جا حضور دارد. و یا در مورد جهان هستی، کلام آن را مخلوق

و فلسفه آن را معلول می‌داند، ولی عرفان، هستی را مظهر خداوند معرفی می‌کند. در کلام، انسان موجودی

است آفریده‌ی خداوند که از همه‌ی مخلوقات برتر و دارای تکلیف است و فلسفه انسان را موجودی می‌داند

که قادر است کل هستی را در خودش جای دهد و به آن چیزی که خداوند خواسته، آراسته شود. ولی نگاه

عرفان به انسان از منظر بالاتری است؛ انسان عصاره‌ی کل هستی و جهان هستی پخش شده‌ی انسان است.

صادر اول انسان کامل است که کل هستی جلوه‌هایی از آن می‌باشد.

دیدگاه‌های عرفان در عرفان نظری مورد بحث قرار می‌گیرد و در عرفان عملی یا تصوّف (به معنای واقعی)<sup>۱</sup> به دنبال آن هستیم تا آنچه در عرفان نظری پذیرفته‌ایم به منصفی ظهور برسد و در پرتوی آن انسان آینه‌ی جهان نما، خداگونه و برتر از کل هستی شود؛ انسان امام گونه شود<sup>۲</sup> و به آن جایگاه والای امام که واسطه‌ی فیض الهی است دستی بیاندازد. در عرفان عملی به دنبال عبودیت محض هستیم، یعنی انسان هر چه دارد بدهد و فانی شود و هر چه خدا دارد بگیرد. برسد به جایی که آینه‌ی وجودش به غیر از خدا چیز دیگری نبیند.

عرفانی که در بحث «عرفان بدون شریعت» مورد نظر است، همین عرفان عملی می‌باشد.

---

<sup>۱</sup> تصوّف واقعی که همان عرفان عملی است تا سده سوم هجری وجود داشت ولی بعد از آن منحرف شد و صوفی‌گری حالت دکان داری به خود گرفت. البته در گوشه و کنار گاهی صوفی واقعی می‌توان یافت.

<sup>۲</sup> فارابی در کتاب «الاعمال الفلسفیه»، فیلسوف واقعی و عارف واقعی را همان امام می‌داند. (امام به معنای سومی که در جلسات قبل بیان شد.)

## □ شریعت:

با بیان ساده، شریعت یعنی دین با تمام زیر مجموعه هایش. کل آموزه‌های دینی شامل باورها و

عقاید، اخلاق و فضایل، فقه و عرفان نظری را شریعت می‌گوییم.

اگر بخواهیم در ادعای « عرفان بدون شریعت » این تعریف را در نظر داشته باشیم، پوچ بودن ادعا

کاملاً روشن است و نیاز به بحث ندارد. زیرا نمی‌توان هیچ مکتب و نگرشی را خالی از این شریعت دانست.

آیا می‌توان پذیرفت عارفی به اصل و اساس آموزه‌های دینی‌اش هیچ گونه پایبندی نداشته باشد؟!

برخی معتقدند در ادیان باستان مثل بودایی، هندی و برهمنی اصلاً شریعتی وجود نداشته است، در حالی که

همین ادیان نیز دارای آموزه‌هایی هر چند ساده برای پیروانشان بوده و خالی از شریعت نیستند. جالب این که

بسیاری از به اصطلاح عرفان‌های جدید که تحت عنوان خنده‌درمانی، ازدواج‌درمانی، عرفان‌کیهانی، سحر و

جادو و ... مطرح هستند، شریعت با این معنای گسترده را به طور کامل کنار می‌گذارند. <sup>۱</sup> بدیهی است چنین

نظری پذیرفته نمی‌باشد. البته این عناوین اغلب آموزه‌های روانشناسی هستند که در این قالب عرفان مطرح

می‌شود.

برای شریعت، تعریف دومی به معنای فقه و احکام عملی در نظر گرفته می‌شود؛ همان که در تعریف

عمل به عنوان عمل جوارحی بیان شد، و یا به عبارت دیگر احکام ظاهری دین.

---

<sup>۱</sup>. برای آشنایی با عقاید عرفان‌های نوظهور به کتاب «آفتاب و سایه‌ها» تألیف دکتر فغالی مراجعه فرمایید. (نقدهای این کتاب جامع نیست ولی در جمع‌آوری عقاید موفق است).

شریعت با این معنا، در کنار طریقت و حقیقت قرار می‌گیرد. اصطلاح «شریعت، طریقت و حقیقت»

برگرفته از حدیث منقول از رسول اکرم (ص) می‌باشد:

الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي، وَ الطَّرِيقَةُ أفعالِي، وَ الْحَقِيقَةُ أحوَالِي.

شریعت سخنان من، طریقت کارهای من و حقیقت حالات من می‌باشد.

به عبارت دیگر شریعت یعنی احکام ظاهری دین، طریقت، اخلاق و احکام باطنی دینی، و حقیقت

آن چیزی است که انسان از این دو نتیجه می‌گیرد.

سیدحیدرآملی در کتاب «تفسیر المحيط الاعظم» با تمثیل زیبا و دلنشینی این سه را تبیین فرموده اند:

إِنَّ الشَّرْعَ كَاللُّوزَةِ الْكَامِلَةِ مَثَلًا، مُشْتَمِلَةً عَلَى الدُّهْنِ وَاللُّبِّ وَالْقِشْرِ، فَاللُّوزَةُ بِأَسْرِهَا كَالشَّرِيعَةِ،

وَاللُّبُّ كَالطَّرِيقَةِ وَ الدُّهْنُ كَالْحَقِيقَةِ.

از باب مثال، شرع و دین مثل یک گردوی کامل می‌ماند که دارای روغن، مغز و پوست می‌باشد،

شریعت و احکام ظاهری دین بسان پوست گردو و طریقت [که عبارت از التزام عملی به تهذیب نفس و

اصلاح اخلاق درونی است] مثل مغز گردو می‌باشد و حقیقت [که شهود عرفانی است] همانند عصاره و

روغن گردوست.

پوست گردو را برای چه هدفی جدا می‌کنیم؟ برای رسیدن به مغز گردو. و مغز گردو را استفاده

می‌کنیم تا به روغن، عصاره و مواد مغذی آن برسیم. شریعت و عمل به احکام ظاهری دین برای رسیدن به

تهذیب نفس، ترک رذایل اخلاقی و کسب فضایل اخلاقی است و هدف از آراسته کردن اخلاق و باطن، رسیدن به حقیقت می باشد.

محل نزاع در بحث این است که برخی می گویند به مغز که رسیدی، پوسته را رها کن. ولی ما می گوئیم پوسته را تا آخر باید حفظ نمود.

عارف ناشناخته «خواجه حوراء» در کتاب «نور و وحدت» در اصطلاح شریعت و طریقت را این گونه توضیح می دهد:

«شریعت عبارت از فعلی چند و ترکی چند است که آن را فقها در کتب فقهیه بیان کرده اند و طریقت، عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده که آن را سفر در وطن نیز می گویند و تعبیر به سلوک نمایند»

نتیجه‌ی عمل به احکام فقهی و تهذیب اخلاق ( که به واقع روی هم سیر و سلوک می باشند) رسیدن به حقیقت است.

محل نزاع در «عرفان بدون شریعت» همین نکته است که برخی شریعت را برای رسیدن به حقیقت مهم نمی دانند و طریقت را کافی می دانند. اگر شریعت را به معنای اول آن، یعنی کل آموزه‌های دینی در نظر بگیریم، طرفداران عرفان بدون شریعت بیشتر ادیان غیر ابراهیمی مثل برهمنی و هندویسم هستند، ولی طرفداران جدایی شریعت از عرفان به معنای اخیری که توضیح داده شد، اغلب از بین خود مسلمانان هستند

که شریعت را برای عوام و کسانی که مسائل فکری، قلبی و شعوری را متوجه نمی‌شوند، لازم می‌دانند و می‌گویند کسی که به تهذیب نفس و مسائل قلبی رسید، نیازی به شریعت ندارد و طریقت برای او کافی است.

ما در این بحث با گروه اول کاری نداریم. برای فردی که شریعت به معنای کل آموزه‌های دین را قبول ندارد، باید ابتدا توحید، معاد و نبوت را استدلال کرد. سپس با بهره‌گیری از وحی و نبوت، لزوم عمل به آموزه‌های دینی را اثبات کرد. طرف بحث، دین دارانی هستند که پایبند به شریعت به معنای فقه و التزام عملی به آن نیستند.

در نقد نظریه‌ی «عرفان بدون شریعت» از دو منظر به آن نگاه می‌کنیم. ابتدا با نگاه خارج از دین و بهره‌گیری از ادله‌ی عقلی و نقلی این دیدگاه را نقد و سپس به مواردی از آیات قرآن اشاره خواهیم نمود.



## ۵-۲) نقد برون دینی

□ عدم جامعیت:

هدف از ارائه‌ی طریق در کلام، فلسفه و یا عرفان، اصلاح درون و انسان سازی است، در حالی که

عرفان، بدون بهره‌گیری از شریعت نمی‌تواند این هدف را تأمین کند و جامعیت ندارد.

انسان دارای سه بعد است: (۱) جسمانی و مادی (۲) ذهنی یا برزخی (۳) روح محض

شریعت، فقه و التزام عملی برای اصلاح بعد جسمانی و مادی انسان است. چگونه بدون آراستن

اعمال جوارحی، می‌توان صفات نفسانی را اصلاح کرد؟! فقه و شریعت به ما می‌گوید چگونه چشم، گوش و

دست و پا را کنترل کنیم، به چه چیزی گوش کنیم، کجا برویم، چه چیزی بخوریم، کدام اعمال را انجام و

کدام را ترک کنیم؛ تا بدین وسیله و با رعایت حدود احکام تکلیفی (واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح)

بعد جسمانی و مادی خود را اصلاح کنیم، تا بعد از این نوبت به صفات نفسانی، رذایل و فضایل اخلاقی

برسد تا با توجه به آنها بعد برزخی نیز اصلاح شود و بعد از این تازه نوبت آراستن خود روح و در واقع

افنای آن می‌شود.

نگرشی که به هر کدام از این سه بعد توجه نکند، جامعیت نداشته و در ارائه‌ی طریق ناقص است.

این که شریعت را رها کنیم و فقط طریقت را برای رسیدن به حقیقت کافی بدانیم، اشتباه است؛ چرا که در این

صورت بعد جسمانی انسان رها شده است. ابتدا باید ظاهر انسان و بیرون درست شود تا باطن و درون هم

اصلاح شود.

بعد از اصلاح بیرون و درون تازه نوبت به این می‌رسد که با فنای خود (برون و درون) به حقیقت

برسیم.

□ عدم امکان سیر صعودی و باطنی:

شریعت، پاره‌ای از آموزه‌های دینی است که برای پرورش نفس در دین تعبیه شده است. هدف

سالک در عرفان‌های غیر الهی، پیدایش قدرت فوق طبیعی، راه یافتن به عالم مجرد و تصرف در طبیعت

می‌باشد. در حالی که عرفان‌های الهی هدف برتری را پی‌گیری می‌کنند که عبارت است از رسیدن به توحید

که در سایه‌ی آن نفس، قدرت الهی پیدا کرده و نه تنها بر طبیعت، بلکه بر تمامی عوالم سیطره پیدا می‌کند.

در هر دو صورت رسیدن به این هدف، تنها در سایه‌ی دل‌کندن از تمایلات مادی امکان‌پذیر خواهد

شد و این دل‌کندن بدون شریعت و با آزاد گذاشتن اعضاء و جوارح و بدون پایبندی به اعمال و مناسک

خاصّ میسر نخواهد شد.

به عبارت دیگر، وجود انسان لایه به لایه است. نمی‌توان بدون توجه به لایه‌های اول، به بالایی‌ها

رسید. اگر کسی فکر کند بدون اصلاح اعمال چشم، گوش و دست و پا می‌توان اخلاق را درست کرد،

اشتباه است. گاهی انسان بدون التزام عملی، روی اخلاق متمرکز می‌شود، که هیچ فایده‌ای ندارد؛ چرا که

صعود باطنی مرحله به مرحله است.

بنابراین عرفان بدون شریعت نمی‌تواند سیر صعودی باطنی کاملی را برای انسان به ارمغان بیاورد.

## □ تضادّ با تجربه‌های عینی عارفان:

تمام عارفان بزرگ اسلامی تأکید کرده‌اند بدون شریعت، نمی‌توان به مراتب بالاتر عرفان دست یافت و این نظر در نظریه‌ها و تجربه‌های عینی آنها منعکس شده است. سالکانی که تمام سرمایه‌ی خود را در طریق کشف حقیقت قرار داده و به طور قطع پاره‌ای از آنها به حقیقت راه یافته‌اند به این نکته تأکید کرده‌اند که رسیدن به حقیقت و عرفان واقعی بدون عمل به شریعت امکان‌پذیر نخواهد بود.

به عنوان مثال عین القضاة همدانی در ضمن نامه‌ای به یکی از مریدان خود می‌نویسد:

« اکنون بدان که چرا نماز و روزه و زکات و حج واجب آمده به نسبت با حصول سعادت ابدی. ای

عزیز! سعادت از محبت خدا خیزد که غالب گردد بر همه‌ی محبت‌ها. » ( وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ <sup>۱</sup> ) بیان این

است. و علامت غلبت محبت خدا آن بود که محبوبات دیگر را در او نتواند باخت. اگر نتواند باخت هنوز غیرتی بر

او غالب است نه محبت خدا. و او در هر محبوبی بر محک <sup>۲</sup> زنند. زن و فرزند و مال و جاه و حیات و وطن همه

محبوبات است. »

یعنی اگر می‌خواهی به سعادت ابدی برسی باید اول از محبت به عشق رسید و رسیدن به عشق

بدون انجام عمل ( نماز، روزه، زکات و حج و ... ) امکان‌پذیر نیست؛ عشقی که بر انسان چیره شود و تمام

<sup>۱</sup> . سوره‌ی بقره- آیه ۱۶۵

<sup>۲</sup> . «محک» وسیله‌ای است برای تشخیص طلای خالص از ناخالص:

تا سیّه روی شود هر که در او غش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

وجود انسان را فراگیرد. این عشق در واقع در انجام اعمال عبادی تعبیه شده است.

انسان در تمام تعلقاتش محک زده می‌شود تا معلوم شود آیا می‌تواند خدا را جای علایقش بنشانند

و نشانه‌ی غلبه محبت خداوند این است که علاقه به غیر در مقابل خداوند رنگ بیازد.

زن و فرزند، مال، جاه، حیات، وطن و ... از تعلقات و محبوب انسان است که در مورد آنها محک

می‌خورد تا معلوم می‌شود آیا می‌تواند محبت خداوند را جای آنها بنشانند.

« حج، محکی است تا خود در زیارتِ خانه‌ی خدا تواند که فراق این همه محبوبات اختیار کند؛ یا حبّ

این محبوبات غالب است و نمی‌گذارد که حج کند. اگر حبّ این محبوبات غالب است، او را با خدا حسابی نیست.»

حج، محک خوبی است تا انسان ببیندیشد آیا می‌تواند در زیارت خانه‌ی خدا، از این تعلقات دنیوی

دل بکند یا خیر؟ و آیا حبّ دنیا و علایق دنیوی می‌گذارد حج گزار واقعی باشد؟

و به همین ترتیب، عبادات دیگر نیز به نوعی باعث ازدیاد محبت و عشق به خداوند در انسان شده

و به سعادت ابدی رهنمون می‌سازد. با این حال، آیا می‌شود کسی التزام عملی نداشته باشد، هر چه خواست

ببیند، هر چه خواست بشنود، هر جا خواست برود و هیچ کدام از اعمال عبادی را که به واقع تمرین محبت

الهی است، انجام ندهد و بعد بگوید «دلت پاک باشه.»؟! این تفکر پذیرفته نیست و انسان را به جایی

نمی‌رساند و هیچ عارفی هم این چنین توصیه نمی‌کند.

از «ابویزید بسطامی» در رساله‌ی قشیریه نقل شده است: « اگر کسی را ببینی که از کرامت اندر

هوا پرد، مگر غره نشوی به وی تا او را نزدیک امر و نهی چون یابی و نگاه داشتِ حدود و گزاردن شریعت.»

اگر انسانی در اثر تحمّل ریاضت‌ها و... به جایگاهی از کرامت برسد که بتواند مدام در هوا معلق

بماند، نباید فریب او را خورد؛ مگر اینکه او در عمل ملتزم به شریعت باشد.

نقل است ابویزید بسطامی به قصد شاگردیِ استادی که از او کرامات بسیار شنیده بود، نزد او رفت.

دید که او رو به قبله و یا در مسجد آب دهان و یا آب بینی انداخت. گفت: « او را اگر قدمی در حقیقت

بودی، مخالف شریعت به جای نیاوردی.» و برگشت.

از خواجه عبدالله انصاری نقل است: « شریعت، کشتی و حقیقت دریاست؛ از دریا گذشتن بی کشتی

خطاست.<sup>۱</sup>»

عزیزالدین نسفی - از عرفای بزرگ و نویسنده کتاب «الانسان الکامل» - می‌گوید:

« سالک باید که اول از علم شریعت، آن چه مالابد<sup>۲</sup> است بکند و به جای آورد تا از انوار حقیقت

به قدر سعی و کوشش وی روی نماید.<sup>۳</sup>»

نمونه‌های فوق از عرفای مورد قبول همین به اصطلاح صوفی‌های امروزی، نقل شد، که همه‌ی

آنها بر التزام به شریعت تأکید فرموده و رسیدن به طریقت و حقیقت را بدون آن ممکن نمی‌دانند.

<sup>۱</sup>. نفحات الانفس، شماره ۳۹۷۷

<sup>۲</sup>. لازم و ضروری است.

<sup>۳</sup>. ریاض العارفين، صفحه ۱۶۶

در نهج البلاغه و در کلام علی (ع) و نیز از ائمه دیگر (ع)، روایات بسیاری نقل شده که فلسفه‌ی

شریعت و احکام عبادی را بیان فرموده‌اند.

در خطبه‌ی معروف حضرت فاطمه زهرا<sup>(س)</sup> نیز در همین مورد داریم:

« فَجَعَلَ اللَّهُ إِيْمَانًا تَطْهِيْرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ

خداوند ایمان را برای پاکی شما از شرک قرار داد.

وَالصَّلَاةَ تَنْزِيْهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ

و نماز را برای پاک شدن از کبر،

وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ

و زکات را برای تزکیه‌ی نفس و زیاده‌ی روزی،

و الصِّيَامَ تَثْبِيْتًا لِلْإِخْلَاصِ.

و روزه را برای استوار شدن اخلاص در انسان.»

آن حضرت در ادامه‌ی این خطبه، به همین ترتیب، فلسفه‌ی اعمال عبادی را بیان می‌فرماید.

حال آیا می‌شود کسی به اخلاص برسد، کبر را در خود ریشه کن کند، به تزکیه‌ی نفس پردازد و ...

بدون آن که این اعمال عبادی را انجام دهد؟!!

بنابراین آنچه از بیانات ائمه (ع) و عرفای بزرگ می‌توان برداشت کرد، این است که عرفان، بدون

شریعت عملی نبوده و انسان را به جایی نمی‌رساند.

### □ تناقض در گفتار و عمل

می‌توان با استدلال خُلف و اثبات تناقض در گفتار و کردار طرفداران نظریه‌ی «عرفان بدون

شریعت»، بی‌اساس بودن آن را نتیجه گرفت؛ چرا که خود آنها در مکاتب عرفانی خود، خواه نا خواه به

انجام پاره‌ای اعمال ظاهری منسجم پایبند هستند و رسیدن به حقیقت را در گرو عمل به آن می‌دانند. لذا

طرفداران عرفان بدون شریعت، در عمل، حداقل پایبندی به شریعت را برای رسیدن به حقیقت توصیه

می‌کنند.

برای نمونه «آیین بودا» به نداشتن شریعت معروف است، تا جایی که گفته شده «بودا» هیچ گونه

تعالیم عبادی و ریاضات ظاهری ندارد و تمام اصرار او بر تمرین اخلاقی و تهذیب نفس و خودداری از

لذات می‌باشد.<sup>۱</sup> با این حال همین دین به ظاهر بدون شریعت توصیه‌های ده گانه زیر را به پیروانش دارد:

(۱) نباید هیچ جاننداری را نابود کرد.

(۲) انسان نباید آن چه را که به او می‌دهند، بگیرد.

(۳) نباید سخن نادرست و دروغ گفت.

(۴) نباید نوشیدنی مستی آور تناول نمود.

(۵) نباید ارتباط جنسی نا مشروع داشت.

<sup>۱</sup> . رجوع کنید به کتاب «مقارنه‌ الادیان»، ادیان الهند، صفحه ۱۷۲

۶) نباید شبانه غذا خورد.

۷) نباید عطر استعمال نمود.

۸) نباید در صندلی و نشیمن‌گاه‌های فاخر نشست.

۹) نباید در مجلس رقص یا آوازه‌خوانی حضور پیدا کرد.

۱۰) نباید طلا و نقره ذخیره نمود.

بنابراین «آیین بودا» هم خالی از دستورالعمل و شریعت نمی‌باشد. اگر عرفان‌های گوناگون را

بررسی کنیم، هیچ کدام را جدا از شریعت نخواهیم یافت.

نکته:

مقایسه‌ی آموزه‌های اسلام با سایر ادیان، رعایت تعادل در دین اسلام را نشان می‌دهد. به طور

مثال در آیین بودا، استعمال عطر، ذخیره کردن طلا و نقره، نشستن در صندلی‌های فاخر به طور مطلق منع

شده است، ولی دستورات اسلام در این موارد، متعادل است.

به عنوان نمونه در نهج البلاغه در خطبه‌ی همام از حضرت علی <sup>(ع)</sup> روایت شده است: «مَلْبَسَهُمْ

الِإِقْتِصَادِ» یعنی لباس پوشیدن انسان باید براساس میانه‌روی باشد و در روایات دیگر نیز پوشیدن لباس طبق

اقتضای زمانه توصیه شده است. و یا در مورد ذخیره‌ی غذا، در دین اسلام به هنگام کمبود و قحطی این کار

منع شده است، همانطور که در سیره‌ی عملی امام صادق <sup>(ع)</sup> هم مشاهده می‌شود. ولی در موقع فراوانی کالا که



دسترسی به مواد غذایی برای همه آسان است، ذخیره کردن مانعی ندارد، همان گونه که جناب سلمان، مایحتاج غذایی یک سال خود را ذخیره می‌کرد تا با آرامش بیشتری به یاد خدا باشد.

در مورد استعمال عطر و یا استفاده از زیورآلات مثل طلا و نقره در اسلام، دستوراتی داریم که هدف آن توجه روح و پرهیز از افراط و تفریط است.

از سوی دیگر در ادیان مختلف مسائل به طور کلی طرح شده ولی در دین اسلام دستوالعمل‌ها به طور کامل و با در نظر گرفتن تمام جزئیات و ریزه‌کاری‌ها بیان شده است.

□ مبانی سست نظری:

بهترین شیوه برای نقد مبانی عملی و ایدئولوژیکی یک مکتب، نقد مبانی نظری و یا به تعبیری جهان‌بینی آن مکتب می‌باشد. زیرا اگر یک مکتب در مرحله‌ی نظری دارای پایه‌ها و مبانی استوار نباشد، دفاع از آن در حوزه‌ی عمل معقول نخواهد بود.

از سوی دیگر مبانی شریعت، نبوت انبیای الهی<sup>(ع)</sup> می‌باشد، لذا برای نقد نظریه‌ی « عرفان بدون شریعت» باید ابتدا به اثبات لزوم نبوت پردازیم. حال اگر مکتبی اساس وحی و نبوت را قبول نداشته باشد، اصلاً قابل نقد نخواهد بود و دیگر نیازی به طرح بحث در حوزه‌ی عملی نمی‌باشد.

اثبات لزوم شریعت بدون اثبات وحی و نبوت ممکن نخواهد بود.

□ شریعت گریزی بی منطق:

طرفداران نظریه‌ی « عرفان بدون شریعت » برای بیان عقاید خود، منطق صحیحی ارائه نمی‌کنند، و تنها استدلال آنها تجربه‌ی فردی یک صوفی است، که برای کامل بودن آن و یا اشکالات احتمالی آن پاسخی ندارند.

□ اهداف واهی:

هدفی که در این گونه عرفان‌ها مطرح می‌شود، دستیابی به ماورای طبیعت، تصرف در مادیات، خبر از حوادث آینده، طی الارض، دستیابی به کشف و کرامات و ... می‌باشد تا از این طریق به آرامش و نشاط برسند. در حالی که هدف فراتر از این در ادیان الهی به ویژه اسلام قابل دسترسی است، به گونه‌ای که اهداف یاد شده در مقایسه با آن بسیار پست و بی‌ارزش است.

در عرفان اسلامی، انسان با تنها موجود فوق تجرد که احاطه بر کل هستی داشته و علم و قدرت مطلق است، ارتباط برقرار می‌کند که این بسیار فراتر از رسیدن به تجرد نسبی است که تنها اطلاع از پاره‌ای امور غیبی و دور از دید چشم و قدرت نسبی بر برخی امور فراتر از قدرت مادی را به انسان ارزانی می‌کند.

## ۵-۳) نقد درون دینی:

برخی از مدعیان عرفان در حوزه‌ی عرفان اسلامی نیز مدعی هستند وقتی انسان به کمال رسید،

دیگر نیازی به شریعت نخواهد داشت. در این بین برخی بر آن هستند که دین، فقط مقصد و هدف و خطوط

کلی را بیان می‌کند و یافتن راه برعهده‌ی خود انسان گذاشته شده است و برای این ادعا به قرآن تمسک

جسته و برخی از آیات قرآن را دلیل مدعی خود می‌دانند.

در این بحث با اشاره به این آیات، بی‌اساس بودن این ادعا را توضیح خواهیم داد.

□ نقد آیاتی که از آنها استفاده‌ی عدم لزوم الزام به شریعت می‌شود:

الف) یکی از این موارد سوره‌ی حجر - آیه ۹۹ می‌باشد:

« وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ »

تا زمان رسیدن به یقین، پروردگارت را عبادت کن.

برخی با تمسک به این آیه عبادت را فقط تا زمان رسیدن به یقین لازم دانسته‌اند و پس از دستیابی

به یقین عبادت و شریعت را ضروری نمی‌دانند.

به دلایل زیر این استدلال مردود است:

- عبارت «حَتَّىٰ» به معنای غایت و نهایت می‌باشد که در لغت عرب دو معنا دارد و هم به معنای

اول آن غایت و هم به معنای آخر آن به کار می‌رود. برای توضیح به این مثال توجه کنید: « ماهی را خوردم

حتی سرش را». این جمله دو معنا دارد: ماهی را تا سرش خوردم . ماهی را با سرش خوردم. از آیه مذکور هم دو برداشت می‌توان کرد. برداشت اول که همان استدلال مدعیان عدم نیاز به شریعت است، عبادت کردن تا رسیدن به یقین است. یعنی وقتی به یقین رسیدی، عبادت را رها کن. این نظر با توجه به آیات دیگر قرآن کریم و روایات معصومین<sup>(ع)</sup> و نظریه<sup>۴</sup> مفسران قرآن (المیزان، تفسیر کشاف، مجمع البیان، تفسیر صافی و...) اشتباه می‌باشد، بلکه درست آن است که وقتی به یقین رسیدی تا آخر یقین هم این عبادت را داشته باش. اگر مفهوم آیه را رسیدن به یقین در نظر بگیریم، غایت در آیه دلالت بر انتهای یقین دارد نه ابتدای آن.

– در اغلب تفاسیر یقین در این آیه را به معنی مرگ در نظر گرفته‌اند، یعنی تا لحظه‌ی مرگ

عبادت کن. آیات دیگر قرآن نیز مؤید این نظر است.

(ب) مورد دیگری که مورد استدلال این گروه قرار گرفته است، سوره‌ی حدید، آیه ۲۷ می‌باشد:

« ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ

اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ...»

« سپس پیامبرانمان را پس از ایشان فرستادیم. و عیسی بن مریم را از پی آنها روانه کردیم و به

او انجیل را دادیم، و در دل پیروانش رأفت و رحمت نهادیم. و رهبانیتی که ابداع کرده بودند، ما بر آنها

مقرر نکرده‌ایم، مگر برای جلب خشنودی خدا، ولی آنان حق آن را رعایت نکردند...»

برخی با بهره از این آیه می‌خواهند بدعت گذاری در دین را مجاز دانسته و نتیجه بگیرند لازم

نیست ما عیناً به همان دستورات دین عمل کنیم، بلکه می‌توان در دین نوآوری کرد؛ همانطور که «رهبانیت» و

گوشه گیری در دین مسیحیت واجب نشده بود ولی مسیحیان آن را ابداع کرده و خداوند هم آن را تأیید

کرد. و از این طریق گریزی برای عدم التزام به شریعت به دست بیاورند.

اگر آیه را به این صورت « وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً » بخوانیم

و «رهبانیت» عطف بر قبل بدانیم شاید بتوان نظر فوق را برداشت کرد، در حالی که قرائت صحیح آیه؛ « وَ

جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً » می‌باشد و سپس ادامه‌ی آیه که می‌فرماید: « وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا

مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ » چرا که رأفت و رحمت یک امر قلبی است که به « قلوب » برمی‌گردد ولی « رهبانیت » و

گوشه گیری یک فعل جوارحی و یک کار بیرونی است که نمی‌تواند در کنار رأفت و رحمت قرار بگیرد.

لذا معنای صحیح آیه این است که : ما در قلوب پیروان او ( مسیحیان ) مهربانی و ترحم قرار دادیم

( یعنی نسبت به یهودیان انسانهای مهربان‌تری هستند ) و سپس ترجمه‌ی ادامه‌ی آیه : دنیا گریزی که اینها

بدعت گذاری کرده بودند ما بر آنها واجب نکرده بودیم. ( این عبارت استثناء منقطع است یعنی ما اصلاً بر آنها

واجب نکرده بودیم. ) پیروان مسیح از خودشان بدعت گذاری کرده و برای رسیدن به خشنودی خداوند، دنیا

گریزی کردند، صومعه ساختند و از اهل و عیال کناره گیری و به عبادت پرداختند.

در ادامه‌ی آیه اشاره می‌کند که این دنیا گریزی را آن طور که باید و شایسته است هم انجام ندادند.

(فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَائِهَا )

در مورد جواز بدعت در دین همین آیه پاسخ می‌دهد:

«إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»

مگر برای دستیابی به رضایت و خشنودی خداوند.

رضایت خداوند در چه صورتی به دست می‌آید؟ در مواردی که خود خداوند دستور داده و با دستورات قبلی او مطابقت داشته باشد. لذا نوآوری در دین تنها در صورتی مجاز است که مطابق با دستورات دین و رضایت خداوند باشد، نه این‌که دستورالعملی از خود بسازیم و به دین اضافه کرده و بخواهیم از این طریق به حقیقت برسیم. نوآوری در دین هنگامی پسندیده است که در طول دین و دستورات آن باشد، نه در عرض آن.

(ج) داستان حضرت موسی<sup>(ع)</sup> و خضر<sup>(ع)</sup>:

این داستان به طور مبسوط در سوره‌ی کهف آیات ۶۵ تا ۸۲ بیان شده است. در همراهی این دو پیامبر و در حوادثی که رخ داد، حضرت خضر<sup>(ع)</sup> به دلایلی برخلاف ظاهر شریعت عمل نمود، (سوراخ کردن کشتی، کشتن جوان و خراب کردن دیوار) که در هر مورد، اعتراض حضرت موسی<sup>(ع)</sup> را در پی داشت، در حالی که از ابتدا شرط کرده بودند که او اعتراض نکند.

برخی مدعیان عرفان بدون شریعت، با استناد به این داستان و همانطور که حضرت خضر<sup>(ع)</sup> در این موارد بر خلاف شریعت عمل نموده، عدم التزام به شریعت را استنتاج می‌کنند.

در پاسخ می‌گوییم این موترد کاملاً استثنا، به طور قطع با اذن خداوند و در همان موارد خاص بوده و عمومیت ندارد. ( وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي - آیه ۸۲). از سوی دیگر حضرت خضر<sup>(ع)</sup> به دلایلی در این موارد طبق علم لدنی خود عمل کرد و همانطور که در قرآن هم اشاره شده، همگی توجیه داشت:

« ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا » (آیه ۸۲)

این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها صبر کنی.

این موارد همگی با اذن خاص خداوند و به جهت انجام تعلیمی خاص، صورت گرفته و عمومیت ندارد و حتی افرادی که به غیب و حوادث آینده آگاهی دارند، مجاز نیستند خلاف شریعت عمل کنند.

این که حضرت موسی<sup>(ع)</sup> علیرغم قولی که داده بود، صبر نکرد و به این موارد اعتراض کرد، از این جهت است که او نبی، مرسل و الوالعزم بود و نمی‌توانست تخطی از شریعت را برتابد و از این جهت نمی‌توانست تابع حضرت خضر<sup>(ع)</sup> باشد. این عدم صبر برای حضرت موسی<sup>(ع)</sup> نه تنها ضعف نبود، بلکه لازم

هم بود، چرا که او به عنوان پیامبر الوالعزم و نگهبان شریعت، نمی‌بایست بر خلاف شریعت صبر کند، ولی حضرت خضر<sup>(ع)</sup> که فقط نبی بود و وظیفه‌ی رسالت و تشریح بر عهده‌اش نبود، ولی از نظر مقام باطنی بالاتر از حضرت موسی<sup>(ع)</sup> بود، در این موارد به اذن خداوند بنا بر علم لدنی عمل نمود و در نهایت دلیل و توجیه اعمال مذکور را نیز بیان فرمودند.

از این موارد استثناء نمونه‌های دیگری هم وجود دارد. نقل است، زمانی که سر مبارک پیامبر

اکرم<sup>(ص)</sup> روی پای امیرمؤمنان علی<sup>(ع)</sup> بود، ایشان از جای خود حرکت نکردند تا نماز ایشان قضا شد، و در

توضیح این کار فرمودند من نمی توانستم اولین و بالاترین موجود خلقت را آزرده کنم. در این مورد خاص هم حتماً ایشان از جانب خداوند اذن داشتند و در این مورد استثناء هم « ردّ الشمس » اتفاق افتاد، خورشید بازگشت و ایشان نماز را در وقت به جای آوردند. هیچ گاه ما اجازه‌ی به تأخیر انداختن نماز را تحت هیچ شرایطی نداریم.

لذا در این مورد نمی توان گفت حضرت علی<sup>(ع)</sup> و یا حضرت خضر<sup>(ع)</sup> خلاف شریعت عمل کردند و این را مجوزی برای گریز از شریعت محسوب کرد.

نتیجه:

عرفان و رسیدن به حقیقت تحت هر شرایطی بدون بهره‌گیری و التزام به شریعت ممکن نخواهد بود.

خدایا در فرج وجود ولی الله الاعظم حضرت مهدی<sup>(عج)</sup> تعجیل بفرما و ما را مشمول عنایات و از متولیان به ولایت آن حضرت قرار بده.

آمین